

ترکان و فارس ها، دو نظام اجتماعی متمایز

به یک معنا اگر ادبیات و هنر مردمی بازتاب حیات فرهنگی و نظام اجتماعی اقوام و ملل مختلف قلمداد می شود و آثار ادبی حماسی و اسطوره ای در واقع سنگواره های فرهنگی و نماد زندگی مادی و معنوی در عرصه های گوناگون هستی بشری تلقی می گردد ، پس دو شاهکار برجسته اقوام ترک و پارس ساکن در چهارچوب سرزمینی ایران می تواند کتابهای " دده قورقود" و " شاهنامه فردوسی" باشد، محصولات معنوی خلقی و جمعی نسل های پیاپی ای که در درازای زمانی چندین ده هزار ساله ساخته و پرداخته شده و کهن ساختارهای حیات اجتماعی آنان را تشکیل می دهند.

تأثیرات بسیار ژرف و تعیین کننده خصوصیات جغرافیایی و اقلیمی در تکوین نظام اجتماعی و دوائر فرهنگی گروههای بزرگ انسانی سبب شده است که اقوام ترک و پارس به شکل دو فضای مستقل فرهنگی و در حقیقت دو سیستم اجتماعی متفاوت پدیدار شوند به این نحو که سرزمین وسیع شمال و شمال غرب آسیا با مساحتی حدود بیست میلیون کیلومتر مربع که از شمال شرق چین گرفته تا بالکان امتداد دارد، بواسطه برخورداری از آب و هوا و جغرافیایی با ویژگیهای کم و بیش مشابه، فرهنگی یکپارچه ایجاد کرده که با هم تنوع و گوناگونی ها و با اینکه اقوام ترک متفاوتی از مغولها گرفته تا آذربایجانیها و ترکهای بالکان را در خود جای می دهد، ولی چهارچوبهای متداخل فرهنگی آنها نشان از ریشه های مشترک ساختمان اجتماعی دیرین و بنیادی ترکها دارد و دستاورد حماسی ده ده قورد آفریده ترکانی است که خود حاصل این سرزمین وسیع و پررمز و راز می باشند.

اقوام پارس نیز اقلیم و جغرافیای خاص خود را دارند که بکلی متفاوت از ترکان است و کم بودن وسعت سرزمین و اندک بودن ظرفیت خاک برای تغذیه انسان سبب شده که جمعیت آنها در مقایسه با اقوام و ملل پیرامون ، محدود باشد و از همین رو پارس ها آنچنان آسیب پذیر بوده اند که سرتاسر شاهنامه داستان نبرد با ترکان یعنی نیرومندترین همسایه آنها می باشد و باستان نامه ساسانی یا شاهنامه فردوسی ساخته این چنین مردمانی است.

از نگاهی دیگر ترکان بواسطه زندگی در پهنه جغرافیایی کوهستانی و سرد سیری ، نمادهای سرزمینی خاصی را خلق نموده اند که کوه سرسلسله آنهاست اما اگر کوه سمبل استواری و عظمت دلاور ترک می

باشد در نزد پارس ها کوهستان محل به زنجیر کشیدن پادشاه پارس است و از این رو افسون شده و به نوعی کانون ناخردی می باشد که چوپان مظهر آن است. از سوی دیگر اگر گرگ نماد بیباکی و چالاکی جنگجوی ترک تلقی می شود پارس ها آن را سمبل خون آشامی می دانند و بالعکس پارس ها به سبب حیات در دشت و هامون و نواحی گرم و خشک کویری، صحرا را به آسمان و ستارگان گره زده و به آن ارج بسیار می دهند در صورتی که از نظر ترکان دشت سمبل حيله و نیرنگ است و پس افتاده کوهستان. و باز اگر اقوام پارس بزرگی و سنگینی جثه و هیبت غول آسای فیل را نمادی از عظمت شاه و دربار کیانی می دانند این حیوان در نزد ترکان فاقد ارزش و اعتبار بوده و بیشتر اسباب تمسخر و تحقیر می باشد.

ترکان به دلایل متعدد و از جمله بهره مندی از وسعت بسیار زیاد سرزمینی به خاک آنچنان اهمیتی نمی دهند و وابسته به آن نیستند و ایل و تبار از نگاه آنان اساس شمرده می شود در صورتیکه پارس ها به خاک و زمین بسیار وابسته اند و گرفتار آن. به گونه ای که نه قوم و طایفه که مرز سرزمین و حافظ آن یعنی شاهنشاه مهم تلقی می گردد و این تعارض بنیادی در واقع به تفکیک ساختاری این دو نظام اجتماعی از اساس متفاوت انجامیده است.

شرایط جغرافیایی و اقلیمی با تاثیر بنیادین روی خرده نظام های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، سیستم اجتماعی کل را ساخته و پرداخته کرده و موجودیت خویش را با قدرت تمام بر سراسر آن تحمیل می نماید بویژه در اعصار و صورتبندی های اجتماعی پیشین و باستانی که این نقش پررنگ تر و بی بدیل تر بوده و بشکل تقریبا انحصاری عمل می کرد. در واقع خصوصیات سرزمینی و آب و هوایی اولین و بلاواسطه ترین اثرات خود را بر حیات اجتماعی بشر از طریق خرده نظام اقتصادی بجای می گذارد و به ویژه در شرایط ابتدایی تکامل مادی و معنوی انسانها که رابطه با طبیعت به صورت مستقیم بوده و با اعمال اندک دگرگونی در آن، ارگانیزم های بشری نیازهای زیستی خویش را بر آورده می کردند. و درست از این زاویه است که گونه گونی ها در عرصه زندگی عینی گروههای کلان اجتماعی بوجود آمده و تمایزات اساسی نظامهای اجتماعی آفریده می شود.

بدیهی است که هر صورت ویژه جغرافیایی و اقلیمی در عرصه اقتصاد و شکلبندی کشاورزی، خرده فرماسیونهای اجتماعی خاص و منطبق با شرایط عمومی هر یک از آنها را ایجاد کرده و حصیصه های عینی و بومی خود را به آن می بخشد از اینروست که اگر در اروپا نظام فئودالیت حاکمیت بی چون و چرایی اعمال می کند در خرده فرماسیون کشاورزی ترکان، در کتاب دده فورقود، اقتصاد مبتنی بر کوچ و شبانی هژمونی دارد و در شاهنامه فردوسی و در اجتماع پارس ها، اقتصاد مبتنی بر شیوه تولید آسیایی بر پایه نظام های آبیاری جمعی شکل گرفته و سیستم سیاسی متمرکز شاهنشاهی بر آن اساس قرار می گیرد.

در اقتصاد ترکان دو نکته اصلی وجود دارد که باید روی آن تاکید کرد یکی حیاتی بودن حرکت بدلیل اهمیت جابجایی گله های گوسفندان است که بهره برداری خام از طبیعت و کشاورزی بر پایه دامپروری اساس آن را تشکیل می دهد و دیگری ناپایداری می باشد که آب و هوای بری و دوره های بارندگی متناوب و به تبع آن قحطی ها و خشکسالی های پی در پی عامل آن محسوب می شود اما در واقع آنچه که دوام و قوام حیات اجتماعی ترکان را تضمین می کرده است بر خورداری آنان از نظمی آهنین و پیکره مانند در تاروپود نظام اجتماعی ایلی است که نه تنها بقا و استواری اجتماع ترکان را با وجود حرکت پیوسته در کنار گله و ناپایداری های تغذیه ای سبب می شد بلکه این انضباط جبری و تاریخی ترکان، آنان را از قدرت سیاسی و نظامی بلامنازعی بهره مند می ساخت که هیچ یک از قدرتهای برتر و امپراطوری های جهانی حتی در مقیاس قاره ای قادر به استقامت در برابر یورشهای نظامی و جهانگشاییهای ترکان نگردیده و جهان بارها تسلیم قدرت نهایی آنها شده است.

حال این دو خرده شکلبندی کشاورزی در بین ترکان و پارس ها دو نوع متفاوت از اقتصاد و مظاهر اجتماعی آن را خلق کرده است که متبلورترین آن طبقات اجتماعی می باشد که ریشه ای تماما اقتصادی دارد به این ترتیب که در ساختار عمومی نظام اجتماعی ترکان دو طبقه اصلی وجود دارد که کاملا می توان آنها را از یکدیگر متمایز کرد: اولی طبقه خانها و بیگ ها و دیگری طبقه چوپانان. گروه اجتماعی اول حاکمیت مراتع و گله های گوسفند را در کف دارد و گروه دوم از مالکیت آنچنانی بهره مند نیست و تماما در خدمت خانها و بیگ ها می باشد. در میان این دو طبقه اجتماعی اصیل گروههای اجتماعی دیگری مثل اوزان ها یا عاشیق ها قرار دارد که به مشابه لولایی این دو طبقه را بهم پیوند می دهند و از طریق تلطیف روابط طبقاتی به نوعی در استمرار حیات بانشاط ایلی نقش ایفا می کند. در کل به جرات می توان گفت که ساختار اجتماعی ترکان مطابق آنچه که در کتاب ده ده قورقود آمده است ساختاری طبقاتی بوده است به عبارت دیگر طبقات اجتماعی به حالت انسجام و پایداری تمام و کمال رسیده و از شکل و کیفیتی مستحکم بهره مند گردیده است.

بالعکس در اجتماع پارس ها، ویژگی اقتصاد مبتنی بر شیوه تولید آسیایی سبب شده که روستاهای پراکنده و خودبسنده با غلبه کشت و کار و زراعت بوجود آمده و امکان شکل گیری و قوام طبقات اساسی اجتماعی در آن منتفی شود چرا که روح محافظه کاری، انزوا طلبی و وابستگی به زمین آنچنان نیرویی برای روستائیان باقی نمی گذاشت که بتوانند از خود و دارایی هایشان دفاع کرده و امنیت حوزه خویش را تامین نمایند و یک فتودال متوسط، نیروی یکپارچه سازی دهقانان پارس را با عنایت به پراکندگی و جدا افتادگی دهات از همدیگر و جمعیت اندک، نداشت و از این رو وجود یک مالک و فرمانده برتر و قدرت فائده ای لازم بود که بتواند این رسالت را عهده دار شده و از انجام آن بر آید

اما شاه و قرارگرفتن مرکزیت قدرت در کف او با اینکه امنیت سرزمینی را تامین می کرد ولی خود عامل قهاری بود که توان تحمل قدرتهای کوچکتر همچون فتودالها و مالکان متوسطه را نداشته و در اولین فرصت به قلع و قمع نطفه های پیدایش طبقه اجتماعی اصیل زمینداران اقدام می نمود و درست از اینجاست که شاه تنها مالک و زمیندار واقعی کشور پارس بوده و اگر دهقانان دیگری می خواستند در جایگاهی فروتر از وی عرض اندام نمایند فقط با عنایت شاهی امکانپذیر بود هر قدر حقیقت اجتماع فارس تماما دارای یک طبقه و آن هم رعیت - کشاورز بود بدون هیچگونه گروه اجتماعی میانجی که بتواند به تلطیف رابطه بشدت یکطرفه شاه - رعیت همت گمارد.

این چنین شاه در اجتماع پارس ها جلوه ای خدایی می یابد که حاکم بر بندگان خویش است و جان و مال و ناموس رعیت یکسره در کف مقتدر وی قرار دارد. پس به یک نگاه همچنانکه در کتاب شاهنامه فردوسی مشاهده می شود سیستم اجتماعی پارس ها متشکل از یک فرد مقتدر خدایگونه به نام "شاه" و یک توده بی شکل و بی قدرت به نام "رعیت" است و اگر افرادی هم در هیبت پهلوان و درباری و موبد رخ می نماید همه نیرو و مالکیت شان ناشی از بخشش و قدرت شاهی است و فقط به صورت عاریتی و مقطعی از آن برخوردار می باشند.

اما برترین و مهم ترین بخش تعیین کننده سیستم اجتماعی، خرده نظام فرهنگی است که با استعداد و ظرفیت های نهفته و عظیم خویش سیطره ای بی مانند بر کل فضای حیات اجتماعی جوامع اعمال می کند به گونه ای که می توان گفت دیگر خرده نظامهای سیاسی، اقتصادی و اجتماع ی باشند تمام از آن تاثیرپذیر می باشند و بازتاب دهنده عمیق فرهنگ محسوب می شوند و به همین سبب و بواسطه این نقش پراهمیت است که شناخت خرده نظام فرهنگ از طریق کشف بنیانهای ساختار سیستم اجتماعی و حرکت آن در طی زمان، به خواننده یاری می رساند که در پرتو آگاهی فوق به تحلیل واقعی از واقعیت این انسان اجتماعی، در محدود سرزمینی خاص دست یابد و بدین ترتیب است که معرفت بر فرهنگ ضرورت پیدا می کند.

حال اگر زندگی در پهنه چمنزارهای شمال و شمال غرب آسیا، خرده فرماسیون گله داری و مبتنی بر کوچ و حرکت مداوم را به زندگی اجتماعی ترکان تحمیل کرده و عناصر حرکت، ناپایداری و نظم را به عنوان سه بینان اساسی هستی مادی و معنوی آنان قرار داده است پس با تبلور این عناصر و رسوخ آن در تاریخ و تاروپود حیات جمعی ترکان، به مرور و در تناسبی بی همانند با این فونداسیون اجتماعی، فرهنگ و مدنیت ترک اندک اندک ریشه دوانده و همچون بنایی باشکوه ساخته و پرداخته شده است. به یک معنا موسیقی، روح فرهنگ و تمامیت ترک و انعکاس دهنده پر راز و رمز تاریخ و ویژگی های اساسی حیات اجتماعی ترکان بوده و از این رو سخت محبوب آنان می باشد بطوریکه می توان مدنیت فوق را فرهنگی موسیقایی خواند که در سازگاری ارگانیک با ناپایداریهای و نوسانهای هستی ترکان، با زندگی متحرک و

نظم تنیده در حیات ایلی ؛ مجموعه ای بی نظیر با ویژگی های خاص پدید آورده است که اثری سترگ بر کل فرهنگ بشری بجای گذاشته است.

اما در وجه وجود شناختی و نحوه بینش نسبت به زندگی به نظر شکل خاصی از جهان بینی نیهیلیستی در بین ترکان دیده می شود که در رابطه ای پویا با اجزاء دیگر فرهنگ و نظام اجتماعی آنها صورتی ویژه بخود گرفته و بدل به نوعی عرفان اجتماعی مثبت گردیده است که خود با حرمت نهادن به تمام زیباییها و عظمت حیات ، در نهایت مرگ را - به عنوان واقعیتی مسلط و همه گیر - در همه مظاهر وجود دیده و آن را درک می کند و اگر به پیشواز آن نمی رود ، ترسی نیز از آن ندارد پس ترکان هر چند که در اعماق ذهنی و در نبرد با هیولای نیستی، آب حیات را می آفرینند که فقط پیامبری الهی یعنی «خضر یا خثدیر» را به آن دسترسی است و حتی اسکندر هم با همه جبروت و قدرت خویش موفق به دست یابی به آن نمی شود ، با این حال مرگ را به مثابه واقعیتی بیرونی می پذیرد و درست از اینجاست که آنان شهادت رو در رو شدن با مرگ را دارند و در عین حال مم لو از اشتیاق به زندگی اجتماعی محسوب میگردند و همین دیالکتیک سبب شده است که ترکان نیرومندترین و غالب ترین اقوام امپراطوری ساز در تمام اعصار پیشین در جهان شوند و در عرصه سیاست و نظامی گری جانشینی برای آنها یافت نشود (به نحوی که هم اکنون برآورد می شود یک ششم جمعیت دنیا از نسل ترکان مغول باشد).

مطابق آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است پارس ها با دل بستگی ویژه شان به خاک و بیره مندی از خرده فرماسیون مبتنی بر کشت و کار در چهارچوب شیوه تولید استبداد شرقی و نیز ترس مستمر از قدرت فائده همسایگان نیرومند - مخصوصاً ترکلن - بنای فرهنگ و مدنیت خود را به گونه ای پی ریزی کرده اند که عنصر دین در شکل و شمایل پدر- شاه- یزدان در آن نقش محوری را بازی می نماید و اصولاً جهان نگری پارس بر حول ایده آلیسمی می چرخد که پرستش مطلق عناصر ماوراء طبیعی و جادویی جانمایه آن را تشکیل می دهد و این تشبث وجود شناختی در واقع ایجاد آرامش و آسودگی را در نظر دارد که اضطراب و فشار روانی ناشی از واهمه پیوسته پارس ها ، آن را از این اقوام دریغ کرده است.

به سخنی دیگر پارس ها در تکاپوی دفاع از امنیت جانی- مالی و علقه های خاک و خلاص شدن از احساس ناامنی مداوم و با تن دادن به استبداد فردی شاه ، عملاً تمامی اختیارات و نیروی اراده فردی و جمعی خویش را از کف وانحاده و با تبدیل شدن و به رعایای فاقد قدرت، حیات در دنیای ذهنی و عوالم خیالی در آنها قوت گرفته است . بدین ترتیب درماندگی ریشه ای پارس ها آنان را آماده پذیرش ایده آلیسمی نموده که فراتر از هر گونه وجه منفی، فقط به سبب اینکه نمانگای برای برون رفت از واقعیات خشن و بی رحم جهان عینی بود شیرین و دلچسب می نمود و می توانست انرژی زندگی را در

دل آنها روشن و پایدار نگهدارد و از این روست که عرفان پارس ها بشدت خصلتی آن جهانی، فردی و مرتاض گونه یافته و در تطابق با عناصر فرهنگی پارس شکل ویژه ای بخود گرفته است.

عقیده فاتالیستی و سرنوشت گرایی که روی دیگر سکه درماندگی و ترس است، در پارس ها با گستردگی تمام و عمیقا رواج دارد طوری که تمام شخصیت های منفی و مثبت شاهنامه در هر شکل و رنگ و مقام و منصب این روحیه را تا به اعماق وجود در لایه های ذهنی و فکری خود دارند و طلسم، افسون، جادو، الهام های قلبی تجلی اعتقادات و باورهای اقوامی است که کوچکترین اعتمادی به اراده های فردی و جمعی خویش ندارند و با تجمیع تمامی نیروی تغییر دهندگی در شخص شاه- یزدان به تمامی از خود سلب اراده و مسئولیت کرده اند و همین نیروی ویرانگر است که همه اعمال و رفتارهای فردی و جمعی پارس ها را تحت الشعاع قرار داده و نظام اجتماعی آنان را شکننده ساخته است.

خرده نظام سیاسی نیز بخشی تفکیک ناپذیر از سیستم اجتماعی است که نقش هدفگذاری برای گروههای اجتماعی را به عهده داشته و بواسطه سروکار داشتن با قدرت سازمان یافته و توان بسیج نظامی از حوزه وسیع تاثیرگذاری در نظام اجتماعی بهره مند می باشد بویژه اینکه در کوتاه مدت هر گونه تغییر در سیستم سیاسی اقوام، تحولات گسترده و بسیاری را در عرصه خرده نظامهای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به جای گذارده و در مقاطعی حتی نیروی ایفای هژمونی بر سیستم اجتماعی کل را از خود بروز می دهد.

ترکان به واسطه توان ایجاد طبقات اجتماعی - اقتصادی همواره از نوعی دموکراسی ابتدایی منطبق با صورتبندی کشاورزی برخوردار بوده و کار هدف گذاری اجتماعات گونه گون ترک نه توسط یک نفر "شاهنشاه" که بر طبق خواست تعداد زیادی "بیگ" و "خان" - که در مجموع مالکیت تولید مادی جامعه را در اختیار داشته اند- انجام می پذیرفته است از این جهت خان خانان، که معادل امپراطور و شاهنشاه می باشد، هیچوقت از قدرت سیاسی فائقه و مطلق بهره ای نداشته و اغلب این نظر مجموعه خانها و بیگ های ایلات و طوایف بوده است که در تعیین مقدرات سیاسی اجتماع ترک نقش اصلی را ایفا نموده است و هر خان یا بیگ اصولا همانند فئودالهای اروپایی قدرت تصمیم گیری درحوزه سرزمین خود را به تمامی داشته اند و بر اساس کتاب ده ده قورقود خان خانان بلیندیرخان تنها نمادی از وحدت و بهم پیوستگی اقوام ترک بوده است.

هر چند وسعت سرزمینی و فزونی جمعیت ترکان آنها را همواره بصورتی بالقوه نیرومند می کرده است ولی فقط با اتحاد اقوام و پیوستگی قبایل و ایالات ترک این قدرت سهمگین ظاهر می شد و ظرفیت ایجاد امپراطوریهایی وسیع و جهانگشاییهای عظیم را در عمل ایجاد می نمود و از این روست که ترکان به دفعات و مکررا قدرت فتح تقریبا تمامی جهان سیاسی آن عصر را از خود به نمایش گذارده و سیطره خویش را بر تمامی تمدنهای باستانی و با عظمت آن روز یعنی چین، هند، ایران، روس، اعراب، مصر و

سرزمین اروپا جاری و سازی ساخته اند (هونها، عیلامیان، مادها، اشکانیان، خزرها، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولها، عثمانیها، تیموریان و صفویان و غیره همه امپراطوریهای قدرتمندی بودند که بدست ترکان بوجوهان پیش مدرن برافراشته شده بودند) در واقع همین پیروزمندی و شکست ناپذیری، از ترکان اقوام غالبی ساخته بود که هیچ دشمنی را جدی نمی گرفتند و با اعتماد به نفس تمام با هر سپاهی رو در رو می شدند و اگر در دستهای دده قورقود گرجستان دشمن ترکان معرفی می شود صد البته این دشمن آنچنان قدرتی را دارا نیست که حتی به حساب آمده و بتواند کوچکترین هراسی را در بین ترکان اوغوز بیفکند و هیچوقت توان شکست اقوام و ایلات ترک را از خود نشان نداده است.

در عوض پارس ها سه دشمن قدرتمند دارند که بزرگترین آن ترکان است و همه توش و توان اجتماع فارس در راه ایستادگی در برابر این دشمن نیرومند صرف می شود و حتی شکل قدرت و تفکیک ساختار اقتصادی- اجتماعی و بینش و جهان نگرایی فارس ها شدیداً تحت تاثیر آن قرار دارد به طوری که در شاهنامه شاهد هستیم سراسر بخش اسطوره ای این اثر ادبی- حماسی داستان نبرد با ترکان به فرماندهی افراسیاب می باشد و فقط با بریدن سر آن پادشاه سترگ ترک است که پارس ها آسودگی می یابند و ترس و اضطراب تاریخی شان بظاهر زدوده شده و شخصیت افسانه ای رستم داستان تن به مرگ و نیستی می سپارد.

از سوی دیگر پذیرش استبداد فردی و شخصیت پادشاه- که نماد قدرت مطلق است- و خدای گونگی این جایگاه در ساختار سیاسی پارس ها ویژگی خاصی به نظام اجتماعی اقوام پارس بخشیده است که آنان هیچوقت نتوانسته اند پیکره خود را به تمامی از قید و بند آن برهانند و اجتماع فارس تحت سیطره مطلق استبداد فردی، توان گذر به مراحل بالاتر تکامل سیاسی را در تاریخ از خویش بروز نداده است چرا که باز تولید آن در کوچکترین و پایدارترین گروه اجتماعی، یعنی خانواده و بصورت پدرشاهی، سبب استمرار موجودیت ساخت فوق در کل نظام اجتماعی پارس ها گردیده و شاهنشاه قدرتمند به هیچ وجه نیرویی برای توده مردم یا پوپول بجای نگذاشته تا بتوانند حتی فکر تغییر در این سیستم ویرانگر را بخود بدهند.

اما چهره خاص ساختار سیاسی پارس ها، هژمونی خشونت و بی رحمی در سرتاسر روابط و شبکه های اجتماعی محسوب می شود خصیلتی که در آن سوبش شکنندگی روابط اجتماعی و سلطه نوعی عرفان مرتاض گرانه، ضد اجتماعی و حتی ضدحیات به وضوح مشاهده میشود و نیز ضعیف کشی، عصبانیت و خیانت از جلوه های آن در عرصه خرده نظام اجتماعی است.

در خصوص خرده نظام اجتماعی و ویژگیهای آن در دو بستر جداگانه مدنیت ترک و پارس، گفتنی است که شبکه روابط اجتماعی در واقع نه مبتنی بر روابط عقلانی و سنجیده که بیشتر بر اساس روابط عاطفی و احساسی ساخته و پرداخته شده است و بر همین پایه ادعا می شود که ارزش های اجتماعی

به عنوان چیزهای مورد توجه گروه اجتماعی - که خود بر طبق ساختار جغرافیا و اقلیم از یک سو و خرده ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از سوی دیگر شکل گرفته اند- بنیادهای اصلی صورتبندی تمام اشکال و تبلورهای تاریخی حیات اجتماعی اقوام و ملل را تشکیل می دهند و از این جهت هنجارها، آداب و رسوم و آیین های اجتماعی، سنت های دیرین جمعی و غیره تماما بر این فونداسیون قرار داده شده است .

ترکان بدلیل پیروزمندی مستمرشان در اعصار پیش مدرن و تماس بیواسطه ای که با طبیعت داشته اند اقوامی با سجایای اخلاقی و روحیات عالی، به ویژه بخشنده و نثار کننده جان و مال، بار آمده اند که در جای جای دستان های ده ده قورقود می توان بوضوح آن را مشاهده کرد به گونه ای که بدل و بخشش مال و دولت و به عبارتی "سفره گستردن" و نیز فداکاری و نثار جان در راه ایل و ارزش های اجتماعی ترکان و به یک معنا "شمشیر زدن" از خصایص اصلی آنان برشمرده می شود بشکلی که ترکان همواره بی باکانه جنگیده و نه از پشت سر که از روبرو با دشمن می ستیزند، آنها دشمن گریزان را دنبال نمی کنند و بر اسیران زینهار می دهند و به آسانی از سرگناهکاران می گذرند.

همین اخلاقیات نیرومند ترکان سبب میشود که در بین آنها صداقت، شجاعت و شهامت بسیار ارج نهاده شده و دروغ، زبونی و ترس شدیداً مورد نکوهش قرار گیرد به نحوی که ترکان هیچوقت دروغ نمی گویند. همچنین آنان هیچوقت در جنگ پشت به دشمن نکرده و گاه تماماً قتل عام میگردند اما تسلیم شدن و زبونی را بدتر از مرگ و نیستی می دانند و ترجیح می دهند که در میدان نبرد کشته شوند تا اینکه ایل و طایفه آنها را مورد مذمت قرار داده و از خود طرد کند.

اقوام ترک آنچنان که در دده قورقود آمده است زنان را پست و خوار بحساب نمی آورند و اغلب با آنها همانند مردان رفتار می کنند همچنین تک همسری در میان قبایل ترک رواج مطلق داشته و نمونه ای از چندهمسری در میان آنان بچشم نمی خورد بطوریکه زن در کنار همسر خود و یار و غمخوار یکدیگر محسوب شده و در چرخه حیات همپای هم کار و تلاش و مجاهدت می کنند حتی در جنگ با دشمن نیز زنان دست کمی از مردان نداشته و قهرمانی ها و لیاقت های بسیار از خود نشان می دهند.

در مورد اقوام پارس و خرده نظام اجتماعی آنها قضیه کاملاً متفاوت و حتی مغایر با ترکان است آنها اغلب تحت سیطره اقوام دیگر و بخصوص ترکان و یا حداقل در ترس مداوم از آنان زندگی کرده واز این جهت چهره قومی مغلوب را بخود گرفته اند که بناچار همه خصایص ناشی از آن صفت تاریخی مسلط بر اجتماع پارس را از خود نشان می دهند و همچنانکه در شاهنامه فردوسی آمده است اخلاقیات اجتماعی پارس ها در مرتبه ای نازل قرار داشته و تحت تاثیر جمعیت اندک و جغرافیای محدود و اجبارهای ناشی از خرده نظامهای اقتصادی، فرهنگی و به ویژه سیاسی حالت خاصی به خود گرفته است .

حال اگر ترکان از ضعف حمایت کرده و با بذل و بخشش مال و دارایی سجایای اخلاقی خود را به نمایش می گذارند، پارس ها اقوامی خشن و باصطلاح ضعیف کش محسوب میشوند آنها در جنگ قبل از هر چیز به دنبال حيله و نیرنگ هستند، اسرا را به راحتی می کشند و کوچکترین رحمی بر آنان نمی کنند، زنان را پست و خوار می شم رند و کوچکترین اعتمادی به زنان ندارند، آنها به آسانی می پذیرند که چشم به ناموس دیگران بدوزند حتی اگر این ناموس میزبان آنها می باشد، خیانت تا بدانجا در شاهنامه موج می زند که پدر پسر را می کشد، پسر جان پدر را می گیرد، برادر برادر را سر می بُرد و زن به شوهر و دختر به پدر خود خیانت می کند.

اگر چند همسری در میان قبایل پارس رواج کامل دارد بدنبالش دروغ و ریا نیز بر تمام تار و پود اجتماع آنها چنگ انداخته است و از این رو روابط اجتماعی پارس ها بسیار شکننده بوده و به آسانی از هم می گسلد تا آنجا که گاه خدمت با خیانت جواب داده می شود و همچنانکه از شاهنامه فردوسی استنباط می شود اجتماع پارس ها هر چند که با تمام نیرو در پی ایجاد ثبات و آرامش است اما همیشه در جنگ و آشوب و ویرانی بسر می برد و اگر هم بتواند از هجوم دیگران جان سالم بدر ببرد استبداد فردی با چنگال های خونین خود آرامش جان و روان را از او دریغ می کند.